

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اجرای مبنای اصولی مرحوم امام در بحث فقه

فرمایش امام (رضوان الله تعالی علیه) را ملاحظه فرمودید. نسبت به فرمایش امام چند مطلب را باید عرض کنیم. در بحث خلل در کتاب الصلاة ایشان همین مبنای مطرح کردند. مسئله این است که اگر کسی در داخل وقت نماز بخواند، آیا در خارج وقت قضا بر او واجب است یا نه؟ یکی از ادله‌ی مطرح، این است که از یک طرف استصحاب کلی مردد بین القضاء و الاداء بر نهمی جریان پیدا می‌کند. در ادامه می‌فرمایند یک طرف دیگر استصحاب، عدم وجوب قضاست. نسبت بین این دو، نسبت سبب و مسبب است. لکن می‌فرمایند چون ما در اصول تحقیق کردیم که استصحاب سببی در صورتی که موضوع یک دلیل اجتهادی را منقح کند، در این صورت حاکم بر اصل مسببی هست و در اینجا ما چنین چیزی نداریم، یعنی اصل سببی موضوع یک دلیل اجتهادی را منقح نمی‌کند، لذا اصل سببی در اینجا بر اصل مسببی حکومت ندارد. شک در وجوب کلی صلاة مسبب است از اینکه آیا قضا واجب است یا نه؟ با استصحاب عدم وجوب القضاء دیگران می‌گویند استصحاب عدم وجوب قضا بر استصحاب کلی صلاة حکومت دارد و مقدم است اما ایشان می‌فرمایند چون این استصحاب عدم وجوب قضا منقح یک موضوع دلیل اجتهادی نیست لذا ما نمی‌توانیم اینجا از راه سبب و مسبب وارد شویم^[1].

ملاحظه‌ی اول حضرت استاد بر کلام مرحوم امام

ملاحظه‌ی اول در کلام مرحوم امام این است که در مثال کریت برای اصل سببی دلیل اجتهادی درست کردید و گفتید اصل مسببی دلیل اجتهادی ندارد تا بخواهد موضوع او را منقح کند. به ایشان عرض می‌کنیم اگر مثال را عوض کرده و بگوئیم در مائی که قبلاً کر بوده و الآن شک در کریتش داریم، هم اصل سببی و هم اصل مسببی دلیل اجتهادی دارد. دلیل اجتهادی اصل سببی این است که اگر شیء نجسی با ماء طاهر شسته شود پاک می‌شود و استصحاب طهارت، موضوع دلیل اجتهادی را منقح می‌کند. از طرف دیگر استصحاب نجاست در ثوب وجود دارد که موضوع دلیل اجتهادی که اگر یک نجسی با آب قلیل ملاقات پیدا کرد نجس می‌کند را منقح می‌کند. البته این مثال روی این مبناست که ملاقی نجس، نجس است یک امر عقلی نباشد بلکه امری شرعی است.

ملاحظه‌ی دوم حضرت استاد بر کلام مرحوم امام

ملاحظه دوم این است که مثالی قابل فرض است که دلیل اجتهادی در هیچ طرف نداشته باشیم. اگر معامله‌ای مثل معاطات

واقع شد و بعد احدهما فسخ کرد. ما شک می‌کنیم فسخ تأثیر دارد یا نه؟ شک در تأثیر فسخ، سبب می‌شود شک کنیم آیا ملکیت باقی است یا نه؟ در این مثال دلیل اجتهادی وجود ندارد و همه می‌گویند اصل عدم تأثیر فسخ را جاری می‌کنیم. در نتیجه فسخ مؤثر نیست و ملکیت باقی است.

در فقه مثال‌های دیگری هم وجود دارد. مثلاً در باب خیار مجلس می‌گوئید البیعان بالخیار ما لم یفترقا فإذا افتراقا وجب البیع. یک وقت در مورد افتراق می‌گوئیم دلیل داریم افتراقاً عن اختیار که تابع دلیلیم. ولی اگر شک کردیم که افتراق عن اکراه آیا مثبت خیار مجلس هست یا خیر؟ اینجا اصل جاری می‌شود. شک می‌کنیم اکراه مانعیت از مسقطیت افتراق دارد یا نه، اصل عدم مانعیت است. شک داریم اختیار در افتراق دخالت دارد یا نه؟ اصل عدم شرطیت اختیار در مسئله‌ی افتراق است. شما از یک طرف شک می‌کنید خیار باقی است یا نه، می‌گوئیم استصحاب بقاء الخیار داریم و تا عقد واقع شد خیار مجلس هست. به عبارت دیگر دو نفر فی مجلس واحد معامله‌ای کردند ولی به اکراه آمدند و یکی را بردند. شک می‌کنید خیار باقی است یا نه؟ استصحاب بقاء الخیار می‌آید. از آن طرف شک می‌کنید اکراه مانع از خیار است می‌گوئیم استصحاب بقاء خیار مسبب از این است که اکراه مانع است یا نه. اگر اکراه مانع باشد خیار نیست ولی اگر اکراه مانع نباشد، خیار باقی است. اینجا هم دلیل اجتهادی نداریم.

اینکه امام فرمودند اصل مبنای ما متخذ از از اثناء کلام شیخ است را توضیح دادیم که مقصود شیخ این نیست. یعنی شیخ نمی‌گوید اصل سببی منقح دلیل اجتهادی است اما اصل مسببی نیست. گفتیم شیخ می‌گوید، اصل سببی اثر شرعی دارد ولی اصل مسببی نسبت به سببی اثر شرعی ندارد. شک در مسبب از آثار شرعیه سبب است اما شک در سبب از آثار شرعیه مسبب نیست و این مفروض کلام ماست. وقتی در شک در سبب و مسبب بحث می‌کنیم، دو نتیجه دارد. یک نتیجه این است که احدهما اثر شرعی برای دیگری است و لا اکثر. نتیجه‌ی دیگر این است که احدهما موضوع برای دیگری می‌شود. لذا بسیاری از آقایان از مسئله‌ی سبب و مسبب تعبیر به موضوع کردند.

حدیث اخلاقی هفته

این روایتی که از امام سجاد (علیه السلام) هفته‌ی گذشته یک مقداری خواندیم تا می‌رسد به این عبارت که حضرت می‌فرماید «وَأَنْ تَسْتُرَ عِيُوبَهُ». حق استاد را بیان می‌کند و می‌فرماید یکی از وظایفی که متعلم نسبت به معلم و استاد دارد این است که عیوب او را مستور کند. اگر عیبی و اگر اخلاق تندی دارد. یکی از وظایف متعلم ستر عیوب استاد است. نباید بیرون بگوید این استاد امروز اینطور کرد، پرخاشگری کرد، البته گاهی اوقات انسان چاره‌ای ندارد که درد خودش را با یک کسی در میان بگذارد. استاد بی‌جهت یک حقی را ضایع می‌کند و یک حقی را نادیده می‌گیرد، یک کسی زحمت کشیده کتابی نوشته این استاد می‌گوید این کتاب به درد بقالی می‌خورد! اینها در قدیم هم بوده، می‌گفتند گاهی اوقات کسی می‌رفته پیش یک آقای و می‌گفته ما خیلی خوشحال شدیم که شما رساله نوشتید، می‌گفت چرا؟ گفت چون برای شیشه‌های خانه کاغذ نبود که با آن پاک کنیم! اینها خیلی آثار بدی دارد. حالا یک کسی رساله‌ای نوشته اختلاف مرتبه‌ی علمی‌اش با دیگری هزار درجه است، رساله‌ای نوشته، شما هم کسی نیامده الزام کند که به آن عمل کند، الزام کند که از این آقا ترویج کنید ولی این تعابیر است.

من کوچک بودم که یکی‌شان می‌گفت به خود آن آقا گفتم من رساله شما را گرفتم و با کاغذهای شیشه‌های اتاقمان را پاک می‌کنیم، حالا او می‌خواست بگوید که من یک هنری کردم که این حرف را به این آدم زدم، اینها را باید خیلی مراقبت کنیم، یک وقت یک طلبه زحمت کشیده و یک چیزی نوشته، حق او را ادا نکرد و آن طلبه هم می‌رود با شخص دیگری درد و دل می‌کند عیبی ندارد برای اینکه راه پیدا کند، ولی اگر انسان به دنبال بیان عیوب استاد بیفتد، به دنبال این باشد که این استاد ما این عیب را دارد و این خیلی مسئله‌ی مهمی است.

می‌فرماید یکی از حقوق این است که اگر عیبی دارد «وَأَنْ تَسْتَرْ عِيْبَهُ وَتُظْهِرَ مَنَاقِبَهُ». مناقب استاد را اظهار کند. ببینید ما در اخلاقیات اظهار منقبت نسبت به مقامات را می‌گویند تملق و تملق هم حرام است. انسان نسبت به کسی که مقامی دارد شروع کند به خاطر اینکه تقرب به او پیدا کند تملق او را بگوید.

ولی چند جا هست که تملق خوب است نسبت به خدای تبارک و تعالی، نسبت به پدر و مادر و نسبت به استاد. البته باز اینجا نمی‌گوید تملق استاد ولی می‌گویم آن هم در جای خودش مانعی ندارد. استادی که زحمت می‌کشد، کار می‌کند، مراقبت از طلبه‌ها می‌کند، مراقبت می‌کند از افکار طلبه‌ها، از دین طلبه‌ها، از دید متعلمش یا هر کسی که می‌خواهد باشد. «تُظْهِرَ مَنَاقِبَهُ وَ لَا تُجَالِسَ لَهُ عَدُوًّا». کسی که با استادش دشمن است با او مجالست نکند «وَلَا تُعَادِيَ لَهُ وَلِيًّا». کسی که دوست استادش هست با او دشمنی نکند.

این روایت همه تعابیرش یک طرف و ما این روایتی که «مَنْ عَلِمَ لِلَّهِ وَ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دَعَى فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ عَظِيمًا» را داشتیم و خواندیم ولی من این را تازه برخورد کردم می‌فرماید «فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ» ذلک یعنی از اول که تعظیم کنیم، توقیر کنیم، حسن الاستماع، اقبال، لا ترفع صوتک، می‌فرماید «فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ شَهِدَ لَكَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ بِأَنَّكَ قَصَدْتَهُ». یعنی اگر شما این کار را کردی خدا را تعظیم کردی. اگر این کار را کردی استماع کردی نسبت به منبع وحی. این استاد هم طریقی برایش قرار می‌دهی. «شَهِدَ لَكَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ بِأَنَّكَ قَصَدْتَهُ وَ تَعَلَّمْتَ عِلْمَهُ لِلَّهِ جَلَّ اسْمُهُ» تو حالا تعلم لله پیدا کردی.

ببینید چقدر اینها حقایق دارد، ما به حسب ظاهر یک مجلس درس می‌بینیم که کسی حرفی می‌زند ولی این باطنی دارد، آن روایتی که در بحث اسرار نماز که می‌گفتم هر چیزی یک ظاهری دارد و یک باطنی، همین مجلس درس ظاهری دارد، ظاهرش این است که شما زحمت می‌کشید می‌آئید یک کسی هم می‌آید درسی می‌گوید، بحثی می‌گوید و تمام می‌شود ولی باطنش این است که «شَهِدَ لَكَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ بِأَنَّكَ قَصَدْتَهُ وَ تَعَلَّمْتَ عِلْمَهُ لِلَّهِ جَلَّ اسْمُهُ»، این خیلی شهادت بزرگی است، انسان اگر بداند یک استاد اشتباهی می‌کند ولی مع ذلک اكرامش کند، این می‌شود تعلم لله و الا اگر من بروم پای درس استادی بنشینم و دائماً بگویم از این استاد اعلم هستم، داشتیم افرادی که متأسفانه از رفقا بودند که همین افکار را داشتند که دو سال آمد بلا فاصله ادعا می‌کرد که من از این آقا اعلم هستم و نیازی ندارم، اینها چیزهایی است که شیطان وسط می‌آید و انسان را از راه منحرف می‌کند.

ما باز اشتباهمان این است که فکر می‌کنیم علم در همین کتابها و در همین عبارات و گفتن‌ها و شنیدن‌هاست، در حالی که تمام اینها مقدمه برای علم است، مقدمه است بر اینکه خدا آن نور حقیقی علم را در قلوب ما قرار بدهد، این راهش همین است و راهش این است که انسان منیتش را کنار بگذارد ببیند خدا نسبت به این مجلس درس چه وظایفی برایش گذاشته. گوینده که من همیشه گفتم امروز اگر یک درس خارجی را یک کسی برود یک متنی را ببیند و همان مطلب را بگوید این جفاست هم به خودش جفا می‌کند و هم به طلبه‌هایی که پای درس نشستند جفا می‌کند! گوینده باید زحمت بکشد، قبلاً زحمتی کشیده و این درس را رفته مباحثه کرده یادداشتهایی دارد باز هم نباید به آن اکتفا کند بلکه باید بالفعل با این ذهن جدیدش به میدان بیاید و حرفها را کنار هم قرار بدهد و ببیند چه نکته‌ای دقیق‌تر و جدیدتر از گذشتگان پیدا می‌کند و این را تحویل بدهد.

طلبه هم که می‌آید اگر واقعاً بخواهد یک چیزی را سرسری بنویسد و برود این هم به خودش جفا می‌کند و هم به آن گوینده جفا می‌کند، واقعاً اگر حقیقت و واقعیت این مجالس را یک مقدار بیشتر برسیم آن وقت خدا عنایات می‌کند به انسان، دیگر عنایت خدا سرازیر می‌شود و انسان خودش احساس می‌کند که خدا به او عنایت می‌کند و این برای انسان توفیق است. بالأخره واقعاً اگر این تعلّم لله باشد، آدم وقتی صبح می‌آید بگوید خدایا من برای تو می‌خواهم بروم بگویم، بشنوم، بنویسم، اینها حل می‌شود و آدم این پرخاشگری‌ها را نمی‌گوید^[2].

- [1] كتاب الخلل في الصلاة، ص: 248 و 249: ان ميزان تقدم الأصل السببي على المسببي ليس مجرد السببية و المسببية، بل لو كان السببي محرزاً لموضوع الدليل الاجتهادي اما السببية إذا لم فانطبق هو على الموضوع التعبدي يرفع ذلك الدليل الشك تعبداً فيقدم عليه، و تكن بتلك المثابة فلا تقدم له عليه...
- [2] وسائل الشيعة، ج15، ص: 174: ... وَأَنَّ تَسْتَرَّ عِيُوبَهُ وَ تُظْهِرَ مَنَاقِبَهُ وَ لَا تُجَالِسَ لَهُ عَدُوًّا وَ لَا تُعَادِيَ لَهُ وَلِيًّا فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ شَهِدَ لَكَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ بِأَنَّكَ قَصَدْتَهُ وَ تَعَلَّمْتَ عِلْمَهُ لِلَّهِ جَلَّ اسْمُهُ...